

گام‌های مرتضی محیط :

سیاسی و بی‌معنا! نمادین و بی‌معنا! ناروا و بی‌معنا!

"پس مثال تو چو آن حلقه‌زنی ست
کز درون اش خواجه گویدخانه نیست
حلقه‌زن، زان نیست دریابد که هست
پس ز حلقه بر ندارد هیچ دست!"

مولانا

نوشته‌های آقای مرتضی محیط در سلسله مقالاتی به نام "گامی در جهت ارزیابی از نیروهای سیاسی اپوزیسیون در خارج"

مرا به یاد داستانی می‌اندازد که سال‌ها پیش در اصفهان اتفاق افتاده است.

گویا اولین کسی که در خیابان چهارباغ مغازه‌ی خیاطی باز می‌کند بر تابلوی خود می‌نویسد "دوزنده‌گی فرخ به‌ترین خیاطی در اصفهان"، مدتی می‌گذرد و نفر بعدی که چند متر آن‌طرف‌تر مغازه‌ی خیاطی دایر می‌کند بر تابلوی خود می‌نویسد که "خیاطی حیدریان به‌ترین خیاطی در ایران"، نفر سومی که چندی بعد روبروی آن‌ها مغازه‌ی خیاطی باز می‌کند بر تابلوی خود می‌نویسد که "دوزنده‌گی بابک به‌ترین خیاطی در خاورمیانه"، نفر چهارم مغازه‌ی خود را به‌ترین خیاطی در آسیا و نفر پنجم مغازه‌ی خود را "به‌ترین خیاطی در جهان" معرفی می‌کند. آخرین نفری که در خیابان چهارباغ مغازه‌ی خیاطی راه می‌اندازد با زبلی و زیرکی بر تابلوی خود می‌نویسد "دوزنده‌گی مرتضی به‌ترین خیاطی در این خیابان!!"

مقالات مرتضی محیط گرچه به ظاهر قصد ارزیابی از "نیروهای سیاسی" دارد اما فی‌الواقع می‌خواهد بگوید که در میان فروشندگان دوره‌گرد و دست‌فروش و پبله‌وران سمجی که می‌خواهند خنزر پنزرها و خرت و پرت‌های اصلاحات را به بنده‌گان خدا قالب کنند، ایشان تافته‌ی جدا بافته و عیسی رشته‌ی مریم بافته‌ای هستند که دیگران پیش‌شان لُنگ می‌اندازند و در آب کردن بنجل‌هایی که فرخ‌نگه‌دار و محمود دولت‌آبادی و علی‌رضا نوری‌زاده مثل خر در آن گیر کرده‌اند چنان تردستی و تبحری دارند که صاحبان شرکت سهامی اصلاحات باید برای ایشان حساب علی‌حده‌ای باز کنند و پورسانت بالاتری بپردازند. قصه‌های مارکس و مساروش، انگلس و آرژانتین، مرحله‌ی انقلاب و مصدق و چرب‌زبانی‌ها و بازارگرمی‌ها و زبان‌بازی‌هایی است که شگرد همه‌ی کاسب‌کاران قالتاق برای کشاندن مشتری به داخل مغازه و انداختن جنس به او می‌باشد.

"گامی در جهت ارزیابی ..." تلاشی صادقانه برای ورنانداز کردن نیروهای اپوزیسیون نیست، تقلایی است رندانه برای رقابت با پادوها و پانداذهای سرمایه تا نماینده‌گی انحصاری سرمایه‌ی صنعتی را به نام خود ثبت کرده و پس از کسب جواز از

مزایای قانونی آن برخوردار شوند.

بگذارید گام‌های مرتضی محیط و رد پای ایشان را دنبال کنیم تا ببینیم در حلقه‌ی اپوزیسیون چه کسی درد محرومان دارد و چه کسی اندیشه‌ی پیش خرید کردن سهام قدرت و کدام یک کمر به خدمت ارتجاع و امپریالیسم بسته است تا سیه‌روی شود هر که در او غش باشد.

پریشان‌گویی و پرت و پلا بافی و صدور احکام ضد و نقیض آن قدر در نوشته‌ی آقای محیط روی هم تل‌انبار شده است که دست‌چین کردن آن‌ها وقت و حوصله‌ای می‌خواهد که من هیچ کدام‌اش را ندارم و مجبورم که به چند مورد، آن هم هول‌هولکی اشاره کنم. البته از آنجا که ایشان می‌خواهند مشتی جلا و شکنجه‌گر و خبرچین و مزدور و مزور را به جای مخالف و مصلح و منجی و مشفق به مردم قالب کنند، خط و ربط‌شان هم کج و کوله، لکنته و لوده، و قلابی و قراضه از آب در می‌آیند. به قول Sir Walter Scott

what a tangled web we weave,
when first we practice to deceive!

آقای محیط در نخستین بخش مقاله‌ی خود، توی دل سلطنت‌طلب‌ها را خالی می‌کند و آن‌ها را دل‌شکسته و بُراق شده روانه‌ی خانه می‌سازد. به ادعای ایشان سامان سلطنت با کار و بار و سوخت و ساز سرمایه‌ی جهانی و امپریالیسم تلازم ندارد و لذا آقای رضا پهلوی و طرفدارانشان باید جل و پلاس خود را جمع کنند و بازی را به دیگران بسپارند. تداوم منطقی و معقول این اظهارات باید به آنجا ختم شود که دیر یا زود امپریالیسم کلیه رژیم‌های سلطنتی در کشورهای تحت سلطه را کله پا خواهد کرد. با اینکه ایشان بحث را تا منزل‌گاه‌های محتمل و منطقی آن دنبال نمی‌کنند و لذا از اتخاذ چنان نتیجه‌ای احتراز می‌کنند اما همان حکم اصلی ایشان که زیر پای سلطنت طلب‌ها را خالی می‌کند نیز چندان پر و پایه‌ای ندارد و مبتنی بر کج فهمی از مقولات مهی مانند زیر بنا و روینا در نوشته‌های مارکس و بی‌اطلاعی از تحولات شگرف و شالوده‌ای است که سیمای جهان معاصر را ترسیم می‌کند.

تا آنجا که به تحولات سیاسی در خاورمیانه برمی‌گردد، سیاست‌های آمریکا متأثر از دو مؤلفه‌ی مهم است. اول به لحاظ ذخائر نفت و انرژی در این منطقه و نیز به قصد مواجهه با اوپک آمریکا مایل است که به سیاست تفریق و تفرقه در میان کشورهای منطقه دامن زده تا آن‌ها را از اعمال نفوذ سیاسی در عرصه‌ی جهانی محروم نماید. تلاش برای بیرون کردن عراق از کویت در اوائل دهه‌ی ۹۰ و نقشه‌های کنونی برای تغییر رژیم عراق اصولاً تلاشی مالکیت انحصاری کشورهای منطقه بر ذخائر انرژی را دنبال می‌کند، مالکیتی که فی‌الحال در سازمان اوپک بروز یافته است. گسیختن اوپک دست دولت آمریکا را در کاهش بهای نفت و گاز (کالاهایی که اهمیت حیاتی در به راه انداختن چرخ‌های اقتصادی جهان سرمایه‌داری غرب دارند)

آزاد می‌گذارد و اعمال نفوذ سیاسی (هر چند بی‌مقدار) کشورهای عضو این سازمان را مهار و محدود می‌سازد. توانایی رژیم‌های سلطنتی برای همراهی با منافع استراتژیک آمریکا به مراتب بزرگ‌تر و بیش‌تر از رژیم‌های جمهوری (حتی از قماش تشریفاتی) است. رژیم سلطنتی پهلوی در گذشته و نظام سلطنتی عربستان سعودی در حال حاضر و نیز کارنامه‌ی مثبت رژیم‌های پادشاهی عراق و لیبی در گذشته مدعای محکمی بر این ادعاست. لامحاله روی کار آوردن نظام سلطنتی در ایران برای ایالات متحده اولویت و ارجحیت دارد و لذا به همین راحتی نمی‌توان سلطنت‌طلبان را از بازی‌های سیاسی حذف کرد. ناگفته پیداست که تحقق خواست آمریکا در گرو عوامل دیگری و از جمله آماده‌گی نیروهای سلطنت طلب برای کسب قدرت است. آنچه ممکن است آمریکا را در تعقیب این خواست دل‌سرد کند نه الزامات جهان‌گستری که ناتوانی صفوف سلطنت‌طلبان است.

دوم، نفوذ خارق‌العاده‌ی صهیونیسم در سیاست‌های جهانی و به ویژه سیاست منطقه‌ای آمریکاست. اسرائیل خواهان ایجاد دولت مستعمراتی (اسرائیل بزرگ) است و از همین رو بنا به توصیه‌ی استراتژیست‌های صهیونیست خواستار بالکانیزه یا به زبان خود، عثمانیزه کردن خاورمیانه (بالاخص خاورمیانه‌ی عربی) است. تحقق این سیاست، تلاشی رژیم‌های عرب را ایجاب می‌نماید که در این راه هم‌کاری ایران، کشور بزرگ منطقه ضروری و در زمره‌ی واجبات است. در این خصوص هم، آماده‌گی نیروهای سلطنت‌طلب برای فرمان‌برداری از آمریکا و هم‌دستی با اسرائیل (تا حدی که در جلسات سخنرانی رضا پهلوی پرچم‌های اسرائیل به اهتزاز درمی‌آیند) نیز شانس آنان را بسیار بالا می‌برد. آریل شارون چندی پیش گفته بود ما دولت آمریکا را اداره می‌کنیم و آن‌ها (آمریکائی‌ها) نیز می‌دانند. از این نظر فشار اسرائیل به آمریکا برای به قدرت رساندن سلطنت‌طلبان می‌تواند سهم مهمی در آینده‌ی سیاسی آن‌ها بازی کند. مع‌ذالک، چون سر آقای محیط جای دیگری گرم است و می‌خواهد با این افاضات و توضیحات ایز گم کند خوب است که رد پای ایشان را هم‌چنان دنبال کنیم.

بخش دوم نوشته‌ی ایشان به کسانی می‌پردازد که گویا سابقاً "چپ" بوده‌اند و اکنون با اینکه فاقد انسجام فکری و

تشکیلاتی‌اند می‌خواهند با وعده‌ی حراست از منافع آمریکا و انحصارات آن خود را بدیل سلطنت‌طلبان جا بزنند.

طیفی که محل اشاره‌ی آقای محیط هستند تنه‌ی اصلی آن به حزب توده و سازمان اکثریت تعلق دارد و افرادی هم از خانه‌های عفاف‌ی که به شوروی و چین و ... وابسته بوده‌اند به نام طفیلی و قفیلی به آن‌ها پیوسته و روی هم رفته مجمع اهل بیت دلان محبت سرمایه را بنا کرده‌اند.

وحوش و بهائم این طیف هرگز و در هیچ دورانی از زنده‌گی خود چپ نبوده و همه‌گی گذشته از تعلقات تشکیلاتی و بنا به موقعیت شخصیتی و ذاتی خود توده‌ای و عیال‌وار بوده‌اند. این طایفه نهادشان نانجیب، قلب‌شان تیره، سرشت‌شان سرشار از کینه به انسان و هستی‌شان هم چون حشرات موزی به منجلاب و مرداب معتاد است. یک روز برای اردوگاه‌های کار اجباری استالین هورا می‌کشند، روز دیگر برای بیمارستان‌های روانی برژنف هلله می‌کنند، امروز برای خمینی مدیحه می‌سرایند،

فردا مارکسیست‌ها و مبارزان را به خمینی و **اطرافیان نزدیک‌اش** لو می‌دهند و شما آقای محیط حق ندارید که از کیسه‌ی خلیفه حاتم‌بخشی کرده و آن‌ها را **چپ** بنامید که "**عاشقان ره دون همتان به خود ندهند**".

در بخش‌های سوم و چهارم مقاله‌ی مذکور بالاخره معلق زدن و رسن بازی و چشم‌بندی و مارگیری به آخر می‌رسد و آقای محیط خرگوش بورژوازی صنعتی را از شب‌کلاه خود به در می‌آورند و به امید عنایت ارباب سرمایه و اصحاب عمامه کلاه می‌گردانند.

جناب محیط که قبلاً روی دست مارکس بلند شده و گذشته از شیوه‌های تولیدی‌ای که مارکس نام برده بود، در ایران شیوه‌ی تولیدی جدیدی به نام "**شیوه‌ی تولیدِ توسری خورده**" !! کشف کرده بودند (رجوع شود به مصاحبه‌ی ایشان با نشریه‌ی جنس دوم) اکنون به برکت اطلاعات گسترده و تحقیقات حیرت‌انگیز خود! به کشف تازه‌ای یعنی ارجحیت شیوه‌ی تولید بر مناسبات تولید نائل آمده‌اند! حقیقتاً حیف است که این همه استعداد وافر و ذوق سرشار به هرز و هدر برود و لذا پیش‌نهاد می‌کنم تا دیر نشده این کشفیات مشعشع را به گوش مسئولان نوبل اقتصاد برسانند تا اجری از ایشان ضایع نشود و تازه مایه‌ی مباحث بورژوازی صنعتی ایران را هم فراهم آورند. دنیا را چه دیده‌اید چه بسا با دریافت جایزه‌ی نوبل اقتصاد، شیوه‌ی تولیدی ایران هم از **توسری خورده‌گی!** به در آید و به سروری و سربلندی و سرافرازی برسد!

آقای محیط که از اهمیت شیوه‌ی تولید در قیاس با مناسبات تولید سخن می‌گویند، ظاهراً صدای ناقوسی به گوش‌شان رسیده اما نمی‌دانند که از کدام سو می‌آید. ایشان از هول حلیم و به قصد خودشیرینی برای بورژوازی توی دیگ هذیان‌بافی و هرزه‌درایی افتاده‌اند.

منظور ایشان از اصطلاحات نیاندیشیده و نجویده‌ای مانند "شیوه تولیدِ توسری خورده" و "مسخ شده"! اشاره به سطح نازل تکنولوژی در کشورهایی مانند ایران در قیاس با کشورهای سرمایه‌داری غرب است. بر مبنای کج‌فهمی‌های آقای محیط تا زمانی که توسعه و رشد تکنولوژی در ایران به پای کشورهای غربی نرسد از شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری خبری نخواهد بود. مرتضی محیط که مارکسیسم را نه از منظر کارگران بل که به سبک طلبه‌های مدرسه‌ی فیضیه فرا گرفته و لذا مارکس را تا حنیض ملا محمد باقر مجلسی و واعظ طبسی تنزل می‌دهد و از ملاحظات نقادانه و مشاهدات هوش‌مندانه و تفحصات اندیش‌مندانه‌ی او آیات و احادیث و روایات می‌سازد، نمی‌داند که انقلاب صنعتی مطبوع ایشان در عصر جهان‌گستری سرمایه‌رویای شیرین جوانان تازه‌پا به سن بلوغ گذاشته است. امروز تخصیص منابع، تقسیم کار، سرمایه‌ثابت و متغیر، آهنگ سود و ... همه و همه‌ی مؤلفه‌هایی که شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری را متجسم و متبلور می‌سازند، نه در ایران و کره، نه در آلمان و انگلستان و نه حتی در منطقه‌ای که مارکس آن را "گوشه‌ی کوچک دنیا" نامید بل که در عرصه‌ای جهانی انتظام و اتساق پیدا می‌کنند. در این عرصه‌ی پهناور بورژوازی نه کشته‌ی صنعت است و نه مرده‌ی زراعت، نه عاشق سینه‌چاک کامپیوتر و نه شیفته‌ی دل‌خسته‌ی هلی‌کوپتر، بل که قطب‌نمای خود را با سود تنظیم می‌کند. بورژوازی البته نیازی به

مشاوران دل سوز و مهربانی مانند آقای محیط هم ندارد که به آن‌ها درس بدهد که باید به مواد خام، ارزش افزوده وارد کند! (از اصطلاحات من درآوردی جناب محیط). سلطانی‌نیا که از طرف دولت ایران مسئول افزایش صادرات غیر نفتی است و ۱۲/۵ میلیون دلار هم برای تشویق توسعه‌ی صادرات غیر نفتی و غیر دولتی در نظر گرفته است، صریحاً اعلام می‌دارد که پاداش مزبور به صادرکننده‌گانی تعلق خواهد گرفت که توانسته باشند به ارزش مواد خام و اولیه مانند چرم، نخ، پنبه، میگو و ... ارزش افزوده، بیافزایند. ملاحظه می‌کنید که بورژوازی نه تنها درس‌اش را از مرتضی محیط واردتر است بل که فارسی‌اش هم مفهوم‌تر است!

محض اطلاع آقای محیط بد نیست اشاره کنم که مقوله‌ی شیوه‌ی تولید (Mode of Production) از نظر مارکس حاوی مناسبات تولید (Relations of Production) و نیروهای تولید (Forces of Production) می‌باشد. نیروهای تولید خود اجزایی مانند وسائل تولید، تکنولوژی، و کارگران را در بر می‌گیرد و روابط تولید تا زمانی که صحبت از سرمایه‌داری است به معنای سلطه‌ی بی‌چون و چرای سرمایه بر سیر تولید (Production Process) است که سلطه‌ی بلامنازع مذکور با داربست مالکیت خصوصی حراست می‌شود. از آنجا که مالکیت خصوصی ویژه‌ی اغلب سامان‌های طبقاتی است، لاجرم باید دید که بر سیر تولید جامعه چه عاملی حاکمیت مالک‌الرقاب خود را اعمال می‌کند؟ به زبان ساده‌تر هدف تولید (صرف نظر از نوع محصولات و مصنوعات) چیست؟

بگذارید به زبان ساده‌تر حرف بزنیم. اگر فردا در ایران قدرت سیاسی به دست بورژوازی صنعتی که قند توری دل شما

آب کرده است، بیافتد چه خواهد شد؟ اگر در زمینه‌ی هدف سرمایه‌داران از تولید کشف تازه و بدیعی نکرده باشید، قاعدتاً بورژواهای محبوب شما هم باید به دنبال تملک سود باشند و اگر فعالیت اقتصادی آن‌ها صرف نکند (یعنی سودآور نباشد) قاعدتاً (مگر اینکه مشاعرشان را از دست داده باشند و یا با توجه به مرحله‌ی انقلاب، دنبال سود نباشند!) باید به دنبال کار و بار دیگری بروند.

می‌دانید که دو سه دهه‌ای است که بسیاری از سرمایه‌داران به این نتیجه رسیده‌اند که تولید مصنوعات صنعتی به اندازه‌ی سفته‌بازی و خرید اوراق قرضه و سهام و ... کلاً آنچه به سرمایه‌گذاری‌های مالی معروف است سودآور نیست و به همین دلیل سال‌های اخیر را در آمریکا دوران ترکِ صنعت deindustrialization می‌نامند.

فرض را بر این بگذاریم که قهرمانان شما به خاطر حفظ شئون‌ات اسلامی و اخلاقی! سراغ بازارهای مالی را نگیرند و هم و غم خود را در پای صنعت و تکنولوژی صرف کنند. منباب مثال فرض کنیم که جناب آغا‌جاری با سرمایه‌ای یک میلیون دلاری بخواهد در ایران به تولید کالاهای پیچیده! مثلاً کامپیوتر یا اتومبیل بپردازد.

از آنجا که تولید این مصنوعات نباید جنبه‌ی سرهم‌بندی یا مونتاژ را داشته باشد (وگرنه از چشم شما می‌افتند!)، قاعدتاً

باید تمام اجناس ریز و درشت آن را در ایران تهیه کرد. حال فرض کنید که هر دستگاه اتومبیل برای ایشان معادل ۲۵ هزار دلار تمام شود. تنها راهی که ایشان جنس خود را آب کند این است که دولت ورود کلیه اتومبیل‌های خارجی را ممنوع کند وگرنه عسکراولادی ممکن است اتومبیلی با همان کیفیت (و چه بسا بهتر) را از ژاپن یا کره‌ی جنوبی وارد کرده و به مصرف‌کننده به مثلاً ۱۷ هزار دلار بفروشد.

چون مجبوریم در شهر شیشه‌ای شما به گشت و گذار مشغول باشیم و پای‌مان را به دنیای واقعیات نگذاریم، علی‌الاصول باید به این امر هم کاری نداشته باشیم که در جهان امروز کشوری که بخواهد مرزهای خود را به روی کالاها و خدمات امپریالیست‌ها ببندد اگر سر و کارش با بسب و هواپیما و هلی‌کوپتر نیافتد حتماً با تازیه‌های بانک جهانی و سازمان تجارت جهانی و صندوق بین‌المللی پول خواهد افتاد. زیر شلاق و تازیه هم یا جان می‌دهی و یا می‌دهی (اگر روزی زیارت گنجی نصیب‌تان شد بپرسید شاید آمار دقیقی از جان‌داده‌گان زیر تازیه را در اختیارتان بگذارند). حالا به نظر شما چرا مصرف‌کننده‌ی ایرانی باید برای اینکه شما بتوانید از باب شیوه‌ی تولید آبروداری کنید برای یک اتومبیل چندین هزار دلار بیش‌تر بپردازد؟

ملیجک "اپوزیسیون"، کاظم علمداری، در اوج دریده‌گی و وقاحت لااقل این اباحت و صراحت را دارد که رشد صنعت و تکنولوژی در شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری را با "شلاق سرمایه‌داران، داغ ولگردی و دزدی زدن به پیشانی و سینه‌ی کارگران، گوش بریدن و حتی اعدام آن‌ها و..... خرید و فروش انسان، برده‌سازی کارگران و رفتار حیوانی با آن‌ها" ملازم می‌داند (نگاه کنید به جنس دوم جلد چهارم). آخر او هم مثل شما عاشق رشد و توسعه‌ی اقتصادی است و می‌داند برای اینکه ایران بتواند تولیدکننده کالاهای پیچیده! باشد باید دمار از روزگار کارگران در آورد و همین واقعیت را با صرافت اعلام می‌کند. اگر بورژوازی ایران حتی بورژواهای صنعتی‌اش! دست ایشان را به عرب و عجمی بند نمی‌کنند صرفاً از آن روست که سیاست‌مداران بورژوا باید بتوانند واقعیات مذکور را در زورق مرحله انقلاب و شیوه‌ی تولید توسری خورده! و اباطیلی از این دست به مردم قالب کنند. بورژوازی به موجودات دهن‌لق و مشنگ و خل‌وچل که پتہ‌شان را روی آب بریزد احتیاجی ندارد.

رشد اقتصادی و توسعه‌ای که شما برایش به آغاجری و حجاریان و ... دخیل بسته‌اید به بهای درد و اندوه و ماتم و مصیبت انسان‌ها به دست می‌آید. رشد و توسعه اگر به قصد رفاه و راحتی و رهایی و آزادی انسان نباشد به لعنت یزید هم نمی‌ارزد. رشد را به خاطر کل روی رشد خواستن، ایدئولوژی غده‌های سرطانی است و نه آرمان مارکسیسم. اما بخاطر فطانت و فراست‌تان بعید نیست در فردای قدرت‌گیری بورژوازی صنعتی به مقام رئیس آکادمی علوم مرحله انقلاب منصوب شوید!

م‌ی‌دانید که بخاطر تحولاتی که در کشورهای غربی به ترک صنعت معروف گشته است، سرمایه جهانی امروز پس از

عرصه‌ی مالی، شیفته‌ی تجارت است. بی‌جهت نیست که تمام جلسات و گردهم‌آبی‌های اقتصادی به تجارت اختصاص دارد. بیش‌تر معاهده‌های بزرگ اقتصادی که به نام‌های NAFTA, WTO, GATT و..... شهره شده‌اند اهمیت‌شان در حرف T و کلام تجارت است. تنها سرمایه‌دار ایرانی نیست که خرقره‌ی بورژوازی تجاری به تن کرده که سرمایه‌داران گوشه و کنار جهان نیز در این راه و اندیشه‌اند. دلیل‌اش برای هر کسی که نه از مارکسیسم بل که از پال سامونلسون هم چند کلمه شنیده باشد این است که سود، سائقه‌ی محرکه سرمایه در تجارت فریه‌تر و فراهم‌تر است.

شما آن قدر خود را زبل و اهل فوت و فن می‌دانید که فکر می‌کنید با کور تیلیت می‌خورید و می‌توانید از مارکسیسم برای بورژوازی (ببخشید، بورژوازی صنعتی!) صلیب برانت بسازید و لذا مانند بچه‌های مدرسه‌ی علوی سر کتاب حدیث را باز کرده و خواننده را به تفاوت فرانسه و آلمان حوالت می‌دهید. اگر کل حدیث را درست و معتبر و برابر با نص صریح مارکسیسم! می‌دانید، قاعدتاً باید قبول داشته باشید که در سال‌های ۱۸۴۸-۱۸۴۹ فرانسه کشوری پیش‌رفته و شایسته‌ی تنوری‌های سوسیالیستی بوده است.

یکی از خوش‌شانسی‌های زمانه‌ی ما این است که هر ناظر با شعوری می‌تواند با مراجعه به تاریخ و آمار و ارقام و واقعیات سر در بیاورد که "کشور پیش‌رفته‌ی فرانسه" در آن سال‌ها از نظر شاخص‌هایی که برای شما حائز اهمیت است در چه وضعیتی بوده و آن‌ها را با ایران امروز مقایسه کند.

مثلاً می‌توان فهمید که در آن سال‌ها چه در صدی از مردم فرانسه شهرنشین بوده‌اند، چند کارخانه‌ی صنعتی داشته‌اند، تعداد کسانی که نیروی کار خود را می‌فروخته‌اند چند نفر بوده، رشد روابط پولی و کلابی در چه مرحله‌ای بوده است، تعداد صنایع کارگاهی و شمار صنایع کارخانه‌ای چه بوده، شیوه‌ی تولید چه قدر گردن فراز و سر بلند!!! بوده، و آنگاه، آن‌ها را با مولفه‌های مشابه در ایران امروز کنار هم گذاشت تا قصه‌ی رسوای مرحله‌ی انقلاب و مدایح به انتظار صله برای بورژوازی صنعتی سرودن معنای واقعی خود را بروز دهد.

اشکال نوشته‌های شما آقای محیط در این نیست که از مارکسیسم انحراف دارد، بل که گره‌اش در آن جاست که انحرافات به مارکسیسم پیدا می‌کند! اگر روزی هاشم آغاچری را جایی گیر آوردید رؤیای انقلاب صنعتی‌تان را برایش تعریف کنید و ببینید که در عین حال که از مغلظه و سفسطه‌ی شما انگشت تحیر به دندان بگیرد به حواس‌پرتی‌تان قاه قاه بخندد و ریش‌خندتان کند.

ب | اینکه کلنجار رفتن با کسی که برای دل‌بری از بورژوازی شال و کلاه کرده است آینه‌داری در محلت کوران است

و چراغ در ره‌گذر باد افروختن اما تذکراتی هرچند کوتاه و گذرا را به‌جا می‌دانم:

* آقای محیط شما با چه حساب و کتاب و متر و محکی مشتی توده‌ای ول‌گرد و اکثریتی پاچه‌ورمالیده را "اپوزیسیون"

می‌نماید؟ همراهی‌ها و همکاری‌ها و همدلی‌های جماعت مذکور با جمهوری اسلامی، داستانی است که بر هر سر بازاری هست و بازگویی آن‌ها صرفاً مایه‌ی ملال و پاک کردن آن‌ها از ضمائر و خواطر مردم کاری‌ست محال و کارزاری مذبحانه. آیا ریخت و پاش و بذل و بخشش در اطلاق اپوزیسیون به هورا کشان خمینی و خلخالی از روی گیج سری است و یا آبرو خریدن برای گذشته‌های آکنده از بی‌آبرویی؟

* شما که تا آنجا در "مکارم" و "محاسن" گنجی و سروش و جلابی‌پور و..... خوب شده‌اید که مخالفت با آنان را همکاری با ارتجاع و امپریالیسم می‌دانید چرا در اشاره به آن‌ها و جنبش‌شان از "اصلاح طلبان" و "اصلاحات" دم می‌زنید؟ شأن نزول گیومه‌هایی که واژه‌های مزبور را بغل کرده‌اند چیست؟ خود حضرات که خودشان را اصلاح‌طلب و جنبش خود را جنبش اصلاحات می‌خوانند و می‌دانند. آیا گیومه‌ها از سر عافیت طلبی و عاقبت اندیشی است تا اگر روزگاری انقلابی در گرفت و آنان از ترس مجازات و مکافات به سوراخ موش خزیدند، دیوار حاشا و سکوی دبه درآوردن و راه جر زدن فراهم باشد؟

* شما که به مدافعان انقلاب و حکومت کارگری می‌توفید که چرا دموکراسی بورژوازی را فریب و افسانه می‌دانند چرا وقتی که پای دموکراسی بورژوازی در آمریکا به میان می‌آید، آنهم کشوری که احیاناً می‌توان آن را به زعم شما هم در روابط تولید و هم در شیوه‌ی تولید! سرمایه‌داری نامید و تازه بورژوازی‌اش هم همان نوع بورژوازی است که شما دل‌تان برایش غنچ می‌زند و برایش اسپند دود می‌کنید به پوشالی و پفکی و پیزوری بودن همین دموکراسی اذعان می‌کنید و به درستی خاطر نشان می‌سازید که " در خود آمریکا، قانون اساسی و اصلاحیه‌های اول تا چهارم آن و به ویژه ستون اصلی و بنیادین دموکراسی انگلوساکسون یعنی اصل (Habeas Corpus) لکدمال می‌شود و مأمورین پلیس مخفی و پلیس سیاسی آمریکا بدون حکم دادگاه در منازل را در ساعات اول بامدادی شکسته و مردان و زنان را از رختخواب بیرون کشیده و به مکان‌های نامعلوم می‌برند و حتی اسم دستگیرشده‌گان را نه اعلام می‌کنند و نه به وکیل خانواده می‌دهند، در حالی که آنان در باره دفاع دولت آمریکا از "حقوق بشر" و "آزادی" و "دموکراسی" در سطح جهانی داد سخن می‌دهند. همین دولت در خود آمریکا به خود اجازه می‌دهد مکالمات تلفنی و ارتباطات اینترنتی مردم را کنترل کرده و رفت و آمد مردم در معابر عمومی، پارک‌ها، ورزشگاه‌ها، ساختمان‌های دولتی و غیر دولتی، بانکها، فروشگاه و غیره را با نصب میلیونها دوربین مخفی زیر نظر گرفته و تصویر چهره و حرکات مردم را به مرکز پلیس فرستاده و تحلیل کنند و حتی به خصوصی‌ترین زوایای زندگی مردم آمریکا یعنی پرونده‌های پزشکی آنان تجاوز کنند..... دادگاه‌های نظامی جدید آمریکا روی دادگاه‌های نظامی شاه را سفید میکنند و رفتار آنها با زندانیان افغان در گوانتانامو وحشیانه‌تر از رفتار سلطان قابوس میشود"

ملاحظه می‌کنید که فقط افراد و گرایش‌های "ماوراء چپ" نیستند که از ریا و تزویر دموکراسی بورژوازی حرف می‌زنند، مشاطه‌گران بورژوازی صنعتی هم گاهی اوقات چپ‌نمایی می‌کنند!! (۱)

* جناب محیط که در امر به معروف دموکراسی و نهی از منکر سوسیالیسم، مته به خشخاش گذاشته و نبش قبر کرده و از کتب آیات و احادیث، قصص جور و واجور استخراج می‌کنند چرا در اشاره به خمینی و اطرافیان نزدیکاش به عارضه‌ی

نسیان مبتلا می‌شوند؟

* آیا شما نمی‌دانید که ساواک جمهوری اسلامی با سعید حجاریان و اکبر گنجی و علی ربیعی قوام گرفت و بعدها البته از مساعدت‌های بی‌دریغ حزب توده و سازمان اکثریت هم برخوردار شدند به طوری که در حمام خونی که قهرمانان شما در دهه‌ی ۶۰ در ایران راه انداخته بودند، حضرات از دولت فرانسه خواستار استرداد مسعود رجوی به جمهوری اسلامی شدند؟

* آیا شما نشنیده‌اید که انقلاب فرهنگی جمهوری اسلامی به دستان پر "کفایت" عبدالکریم سروش سپرده شده بود؟ انقلابی که صحن دانش‌گاه‌ها را از خون پاک‌بازان گل‌گون کرد و مؤسسات آموزشی را برای مدتی طولانی به تعطیلی کشاند. آیا واقعاً بی‌خبرید که جناب سروش هنوز که هنوز است در "قصه‌ی ارباب معرفت"، خون‌آشام‌ترین جلد تاریخ ایران، خمینی را در حلقه‌ی ارباب معرفت می‌نشانند؟

* آیا برای‌تان نگفته‌اند که پس از قلع و قمع نویسندگان آزاده‌ی کیهان، خاتمی از جانب خمینی به مدیریت مؤسسه‌ی کیهان منصوب شد و آن‌گاه در کیهان، سخن گفتن خود نفس جنایت شد؟ آیا جایی نخوانده‌اید که وقتی خاتمی متصدی دایره‌ی تبلیغات جنگ شد، در میادین آکنده از مین، کودکان شکوفه افسانه‌ی دوزخ را تجربه کردند؟ آیا حتی نشریه‌ی **ایران فردا** که پرده از سهم خاتمی در کشتار وحشیانه‌ی ۶۷ بر گرفت را هم ندیده‌اید؟

* آیا شما که می‌خواهید سر مردم را به بازی یه قل دو قل دشمن اصلی و فرعی گرم کنید و پیرامون درگیری کوموله با حزب دموکرات، وقیحانه دروغ می‌بافید از سوابق جلد مهاباد، جناب جلالت‌مآب جلالی‌پور هیچ خبری ندارید؟

* آیا شما هیچ کجا و هیچ وقت، سوابق "درخشان" عبدالله نوری که نماینده‌ی تام‌الاختیار خمینی در نیروهای مسلح بود را مطالعه نکرده و از سرنوشت نظامیان بی‌گناهی که به دستور او میدان تیرباران و چوبه‌ی دار نصیب‌شان شد، هیچ کس برای‌تان نگفته است؟

* آیا شما که کراوات خود را به دم محمود دولت‌آبادی گره زده‌اید، از سوابق "رشکانگیز" توده‌ای ایشان که هیچ، از دفاع بی‌شرمانه‌ی او از حملات پوچی که آن هم هیچ! لااقل از جانب‌داری ایشان از جنایت‌کاران افغان پاک بی‌خبرید؟ آیا نمی‌دانید که سازمان انقلابی زنان افغانستان "راوا" از دست او "کاغذین جامه" به "خونابه" می‌شوید؟

* آیا شما که هرکس را که با این تیره‌نهادان درافتد خادم ارتجاع و امپریالیسم می‌دانید، می‌توانید بگویید که چرا اصحاب سرمایه و ایادی امپریالیسم، اینان را در رسانه‌های خود به عرش می‌برند و پیروزی‌شان را پیروزی خود تلقی می‌کنند؟

* و بالاخره جداً و بدون تعارف، آیا در خلوت خود فکر می‌کنید که اگر خویشتن را به خنگی و خرفتی بزنید، مردم را هم به عارضه‌های مشابه و موهنی مبتلا خواهید کرد؟ آقای محیط! اگر حقیقتاً از بازمانده‌گانی که هنوز از چشم خونابه روان است شرم‌ساری‌تان نباشد، باری از شرم‌ساری با خویشتن چه توانید کرد؟

میتوان از آنجا که فرض محال، محال نیست، فرض را بر این گذاشت که قهرمانان شما متحول شده و دگردیسی یافته و

به هیأت "انسان" در آمده‌اند.

نخست آنکه در هر دادگاه صالحه‌ای حتی در دادگاه‌های بورژوازی صنعتی غرب هم اگر قاتلی زنجیره‌ای (Serial Killer) ادعای تحول کند از مجازات جنایات خود نخواهد رست. تازه می‌دانید که مخوف‌ترین قاتلان زنجیره‌ای حد اکثر ده، دوازده نفر را کشته‌اند و مانند یاران شما هزاران هزار نفر را به خاک و خون نکشیده‌اند و از همین رو خیال‌تان تخت باشد که اگر در روز واقعه نیروهای کمکی ارتجاع و امپریالیسم به یاری آنان نشتابند، لاشه‌های کثیف‌شان در چنگال مردم سوراخ سوراخ و ریزریز خواهد شد و تا باد چنبن بادا!

ثانیا: یاران شما در مسیر تبعیت از فرامین و اجرای منویات صندوق بین‌المللی پول و سازمان تجارت جهانی و بانک جهانی کارکشته و آب‌داده و متحول و متکامل گشته‌اند. آیا نیازی می‌بینید که افاضات اکبر گنجی در "دولت دمکراتیک

توسعه‌گرا" و دیگر اطرافیان نزدیک خمینی را در این‌جا و آن‌جا برای‌تان رونویسی کنم؟

من قبلاً نظریات خود را پیرامون ماهیت جنبش اصلاحات و نیت اصلاح‌طلبان با طول و تفصیل نوشته‌ام و لذا به قصد احتراز از اطناب کلام، در این‌جا به ایجاز و اختصار رؤس آن مطالب را تکرار می‌کنم.

انقلاب سیاه و شتک‌زده و ارتجاعی ۵۷ زمانی در ایران رخ داد که در عرصه‌ی جهانی، سیاست‌های اقتصادی بازار آزاد تهاجم خود را آغاز کرده بود. سال ۱۹۷۹ (سال انقلاب ایران) مصادف با قدرت‌گیری تاجر در انگلستان و انتصاب پال والکر به مقام ریاست بانک مرکزی آمریکا بود. سالی که دولت باید از تعهدات اجتماعی خود در قبال مردم کناره می‌گرفت و سرمایه و بخش خصوصی میدان دار می‌شد. به لحاظ الزامات سیاسی دوران انقلاب، بورژوازی ایران ناگزیر بود که به سیادت دولت گردن نهد. با تثبیت جمهوری اسلامی و مرگ خمینی، رفسنجانی راه تاجریسم و ریکانیسم را پیشه کرد و ماه مجلس سرمایه‌داران بومی و جهانی شد. دولت رفسنجانی در سال‌هایی زمام امور را در دست داشت که اربابه‌ی عنان گسیخته‌ی بازار آزاد چهار نعل به پیش می‌تاخت. زمانی که خاتمی برای اتمام طرح‌های نیمه‌کاره و برنامه‌های نیمه تمام رفسنجانی به ریاست جمهوری رسید (سال‌های ۹۷ به بعد) سیاست‌های مذکور بی‌هوده‌گی خود را در مکزیک و آسیای جنوب شرقی بروز داد و زمانی که دور دوم ریاست جمهوری او آغاز شد دیگر رسوایی آن سیاست‌ها نه تنها در کشورهای تحت سلطه که در مراکز و محافل متروپل نیز کتمان‌پذیر نبود.

آثار مخرب و مهلک این سیاست‌ها در ایران، حدیث آلام و حرمانی است که نیازی به بازگویی ندارد. حتی نشریات جناح اصلاح طلب هم اذعان کرده‌اند که میزان مهاجرت ایرانیان به خارج در دوران ریاست جمهوری خاتمی از آهنگ مهاجرت زمان جنگ، فزونی گرفته است.

مظلوم‌نمایی و ننه‌من‌گریبم بازی و پستان به تنور چسباندن جبهه‌ی اصلاحات بازتاب شکست رقت‌انگیز آنان در پهنه‌ی جهانی است و تا زمانی که منادیان بازار آزاد راهی برای برون‌رفت از بحران در نیویورک، لندن و نیافته‌اند، همتایان ایرانی‌شان هم باید دولت دموکراتیک توسعه‌گرا را به بایگانی بسپارند و مانیفست جمهوری خواهی بنویسند.

شما هم می‌توانید به کسانی که در همه‌ی این سال‌های نحس و ایام نکبت‌بار همه‌ی هستی و نیستی و جوانی و زنده‌گی خود را به جدال با سرمایه‌داری ایران و اعوان و انصارش و از جمله خمینی و اطرافیان نزدیکاش، سر کرده‌اند، همدست ارتجاع و امپریالیسم لقب بدهید ولی خاطر جمع باشید که دُنبک نم کرده تان، حواس هیچ مارکسیستی را پرت نخواهد کرد.

ای درختان عقیم ریشه تان در خاک‌های هرزه‌گی مستور

یک جوانه‌ی ارج‌مند از هیچ جاتان

رُست نتواند!

ای گروهی پیرهن چرکین تار چرکین پود

یادگار خشک‌سالی‌های گردآلود

هیچ بارانی شما را شست نتواند!

نهم اکتبر ۲۰۰۲

زیرنویس :

جا دارد که موجز و مختصر اشاره کنم که من اطلاق دموکراسی بورژوازی را به دموکراسی موجود در جوامع غربی نادرست و نابه‌جا می‌دانم.

بورژوازی تنها برای دموکراسی مبادله (مبادله‌ی ارزش‌های برابر) و مشتقات آن مانند آزادی گردش سرمایه، پول، و تبعات حقوقی آن سنگی به ترازو می‌گذارد و برای دموکراسی‌ای که به کار مردم و به ویژه کارگران و محرومان و تهی‌دستان بیاید تره هم خرد نمی‌کند.

حتماً می‌دانید که در بدو امر دموکراسی بورژوایی صرفاً شامل حال مردان و آن هم مردان صاحب ثروت و دارایی بود. آنچه که امروز به نام دموکراسی بورژوایی شناخته شده و شامل حال همه از زن و مرد تا سیاه و سفید گرفته می‌شود (که آن هم عمدتاً در حیطه‌ی خیمه شب‌بازی‌های انتخابات مصداق پیدا می‌کند) محصول مبارزه‌ی مستمر و مداوم اقشار و طبقات دیگر با دموکراسی بورژوازی است. از همین لحاظ درست‌تر است که دموکراسی‌های موجود در جوامع سرمایه‌داری غرب را دموکراسی غربی نامید.

در ایران هم در آخرین ماه‌های حکومت شاه و بالاخص از آغاز نخست‌وزیری شاپور بختیار تا چند ماهی پس از انقلاب دموکراسی‌ای این‌چنینی بوجود آمد اما دموکراسی دوران مذکور هم ثمره‌ی مبارزات انقلابی و به ویژه مبارزات کارگران شرکت نفت بود و نمی‌توان آن را دموکراسی بورژوایی یا بختیاری و یا دموکراسی خمینی و اطرافیان نزدیکاش!

نامید.